

## خیابان اسلامبول

خریدار آن کالای مخصوص هستند ، اگر خریدار هم نباشند برای تماشاگرانی آن کالاها با اسلامبول میروند ، اگر شما غیر از این میدانید بگروید در اسلامبول معاینه کافی مینوآجا بایستید ، چند نفر مرد وزن را نشان کیدتا ببینید آنها چند سارا در مقابل شما عبور میکنند ، بعد از اینکه از این آزمایش فارغ شدید ، برگردید و از پشت شیشه داخل کافه را تماشا کنید اگر خوب نگاه کنید جهتی را ببینید که دوره زها نشسته اند ، اغلب اینها چند ساعت متوالی پشت يك میز می نشینند و در این مدت فقط يك سرفهوه یا چیزی دیگر گرفته اند و بعد هیچ .

چند ساعت پشت يك میز می نشینند ، برای چه ؟ برای هزار چیز ، برای اینکه از فشار شب حرف نزنند ، از کف شب صحبت کنند ، از معشوقه حرف برند ، از سیاست بگویند ، از دسه بندی مذاکره کنند .. و خیلی از این چیزها اما در عین حال اغلب آنها چشمشان مثل عهرك ساعت میگردد و کار میکند گوشه ای بیست که از زیر نظر بیزین آنها پوشیده بماند ، شما که آدم ناشی ای هستید ببینید دختر کی می آید و بدون اینکه کسی بگه نگاه کنند روی يك صندلی می بنشینند و بعد از خوردن يك چیز مختصر بدون این که با کسی حرفی برسد می رود ولی اگر ناسی ببودند می دیند که این آمدن ها و رفتن ها بآن سار کی که تصور می کردید بیست ، این آمدن و رفتن ها و بستن های چند ساعت متوالی همه بهم از ساحت و هر کدام موضوع و محمل خاصی دارد .

مصور کنند که سارا آمدن و رفتن در کافه یا پیاده روی خیابان اسلامبول اسرار آمیز است ، در صحن آمدن و رفت و مخصوصاً توقف بسیاری از ماشین های سواری در اسلامبول اسرار آمیز است و بطوریکه شما خیابان میگردید ساده و بی سینه پیاده نیست .

غیر از ماشینهایی که عبورشان از اسلامبول است و غیر از ماشین های محدودی که صاحبان برای سایر امور مربوط با اسلامبول ساده شده اند ، اگر در گوشه ای بایستید و ماشینهای کثاتی که کنار پیاده رویها گسسته شده یا ماشین هایی که در دنده يك و دو آهسته حرکت می کنند زیر نظر بگیرد چیزهایی می بینید که خذایی از شما نیست ، عیلامی ببینید در سگای جلو سینما مایا که می دارد و حمام عسکی از آن در سگه پیاده میشود و بدون اینکه جانی را بکشد گسند ماشینهای که از پیاده روی را زیر نظر میگیرند تا برسند به مسی می که در صحن آن ۶۰۸۴۹ است آنوقت است

## خیابان اسلامبول

نگاه بچپ و راستش میکند و می‌رود جلو این ماشین و بدون اینکه با شوفر حرفی بزند در ماشین را باز میکند و داخل ماشین میشود ، شوفر ماشین هم بدون اینکه برگردد و خانم را نگاه کند و بدون اینکه چیزی پرسد یا يك فشار كوچك بدگمه سلف ، ماشین را آتش میکند و راه می‌افتد .

در همین دقیقه که نگاه شما آن ماشین را بدرقه می‌کند یا چند دقیقه بعد از آن ، بازپشیمان به ماشین شیک دیگری می‌خورد که آهسته در حرکت است و اعتنائی به ماشین عقب سرش « که متصل بوق میزند و میخواهد از او بگذرد » ندارد . اگر خوب دقت کنید می‌بینید این ماشین با همان حرکت آهسته چندین بار در خیابان اسلامبول می‌رود و می‌آید تا يك مرتبه صدای ترمزش بلند میشود . آنوقت اگر صورتتان را برگردانید خواهید دید که يك خانم شیک هم از پیاده‌رو بطرف آن ماشین می‌آید و پهلوی دست صاحب ماشین که پشت ران و جای شوفر نشسته است قرار می‌گیرد . اگر شما بنظر خواهید قیافه و صورت آن خانم و آن آقار را خوب نگاه کنید دیگر مجال ندارید زیرا ماشین سرعت پیدا می‌کند و از نظرها دور می‌گردد .

« از خیابان اسلامبول خیلی حرف زدیم ، هم خودم و هم شما را خسته کردم و تازه يك فطره از يك افیانوس را هم بشما نشان نداده‌ام ، صحبت کردن در اطراف اسلامبول ملیونها چانه لُق و بلیونها گوش لازم دارد که چانه های لُق بگویند و گوشها بشنود ، پس روی این قاعده اسلامبول را نباید دست کم گرفت ، اسلامبول گفتنی‌ها دارد که اینجا مجال بحث آن نیست .

خیابان اسلامبول هر چه هست و هر عملی در آن می‌شود . مسلماً گردشگاه بسیار خوبی است و من در این باب توضیحاتی نمیدهم خودتان بهتر میدانید .

خیابان اسلامبول در عین اینکه گردشگاه بسیار خوبی است ، آبخار تنگانه خوبی هم هست و در عین اینکه آبخار تنگانه و بازار خوبی است کرده و در دگاه خوبی هم هست . . . شکارگاه خوبی هم هست . خیابان اسلامبول در عین اینکه خیابان شیک خوبی است معادگاه خوبی هم هست و در عین اینکه معادگاه خوبی است دانشگاه خوبی نیز هست . در این دانشگاه همه چیز تدریس میشود و متعلمین آن همه متاخرینند در این دانشگاه بوی همه چیز به مشام میرسد جز بوی دین و ایمان .

گفتم خیابان اسلامبول گردشگاه خوبی است بنا بر این کسانی که

بنوان خرید آنجا میروند گردش هم می کنند .»  
 «پری خانم اولین مرتبه ای که بغیابان اسلامبول آمد برای گردش  
 نبود و چنانکه گفتیم برای خرید ماهی آمده بود .  
 پری راه اسلامبول را یاد گرفته بود ، گاهی بانفاق مادر بسا برادر  
 برای رفتن بسینما و گاهی هم تنها برای خرید با اسلامبول آمده بود .  
 هرچه پری بیسر با اسلامبول میآمد بیشتر بوضعیت اسلامبول مأنوس  
 میشد و هرچه بیشتر انس میگردید بیشتر میآمد ، خسرو هم مثل سایر شکارچیهای  
 اسلامبول یا بعبارتی زننده مثل سایر لاشخورهای اسلامبول « که اگر خواب  
 و خورا کشان ترك شود طهر و سب اسلامبولشان ترك نمیشود » غالباً در  
 اسلامبول پلاس بود .

خسرو چند بار پری را در اسلامبول دیده بود و مخصوصاً چند قدمی هم  
 با قدمهای پری قدم برداشته بود ، منتهی این قبیل شکارچیان استاد شکار  
 را رم نمیدهند ، خسرو چندین بار سانه بشانه پری راه رفته بود ولی بدون  
 اینکه پری نگاه کند یا حرفی بزند راه میرفت و میخواست در میان اینهمه  
 جمعیت ، پری بقیاده او آشنا شود ، او میخواست بدون اینکه پری حرفی  
 نزند پری او را بشناسد ، اینهم يك فن از فنون شکار دل است .  
 «شکارچیان اغلب تنها بشکار میروند و برای شکارهای تازه و بدام  
 انداختن آنها وسایل عجیب و غریب بکار میبرند .

خسرو هر وقت از پهلوی پری عبور می کرد « پهلوریکه او هم بنمود »  
 با رفیق خود از مقامات عالی رتبه و املاك خود صحبت می کرد ، بعدیکه  
 رفته رفته پری دانسه بود که این جوان صاحب مقامی عالی و مال و منال  
 فراوان است یعنی چیزدار و متمول است .

یکی از شبها که خسرو شانه بشانه پری راه میرفت و با دوست خود  
 صحبت میکرد بلند بلند ، ولی بدون اینکه پری نگاه کند میگفت : بیشتر اینها  
 که میخواهند زن من بسوند از دختر خانمهای فامیلم هستند - تصور میکنم  
 همه برای ثروت من مرا میخواهند . رفیقم « که قبلاً از خسرو درس گرفته  
 بود » میگفت : اشیاء میکنی آنها نجات ترا طالبند ؟ گفت آنای خسرو !  
 تو خودت قدر خودت را میدانی ، در ایندوره خراب چو رابی نيك و هشتاد و  
 سرمایه دار مثل تو با پسر و زنی يك معسوقه بگیرد و حال آنکه تو هنوز پسر هستی  
 و بعد با حیدای بلندتری کمت : آقوی خسرو ! تو فرستهای و آنها ترا برای پاکتی  
 تو میخواهند و الامال و منال همه کس دارد .»

### نهیان اسلامون

« خلاصه آنکه خسرو به ماورین معتدنه و در اوقات مختلف خودش را  
 پیری جوانی پاك و بی آرایش و صاحب ثروت معرفی کرده بود ، حالادینگر  
 کاربجائی کشیده بود که پری وقعی وارد اسلامون میشد زیر چشمی ولی با  
 نهایت احتیاط خسرو را جستجو میکرد ، خسرو هم این موضوع را فهمیده بود  
 ولی بار پری بردینک میشد با حرفی پرند ، خسرو شنیده بود که زنها مثل  
 سایه هستند ، اگر دنبال آنها بروی فرار میکنند و اگر از آنها رو برگردانی  
 دنبال میآیند ، خسرو برای بدام انداختن پری ابری شده بود که سیماریند .  
 و حقهها مکارزد .



کار خسرو و پری بجائی کشیده بود که هر دو در سانسب همن اسلامون  
 میآمدند و با چشم جوانی یکدیگر بودند ، هر دو در مال اندیکر میکنند ، در  
 دو بهاصله های کوتاهی ارم ولی با هم قدم میرد به مثل آنکه هر دو همن کار  
 را دوست میداستند ولی هیچکدام برای ابرار صحبت همن صحنی بریدنده  
 پری مسطر بود خسرو طلسم را بسکند و بوسیا ، بت ماه ، تا ماه و اسرار  
 ازان ، شغاهی خود را پری معرفی نماد ، خسرو هم اخطار همن کشید که پری

بعدگامی پخته شود که دیگر دندان زیاد نخواهد. این، يك مرحله دقیق و يك نکته حساسی است، اغلب عشای این مرحله را دیده و باین نکته بر خودمانند، همین مرحله است که برای دخترها حکم موقوف را دارد چه که اگر دختري در این مرحله واقع شد و تسلیم گردید صدى بود، کارش ساخته شده و حساسش يك است.»

«پس اردو، محسرو و باین وسیله پری را رام کرد تا رودنکه پری را مستعد یافت و برای آشنا شدن با او، بفتهای کسید، این مشه و اسکله جگوه حسرو با پری آشنا شد موضوعی است که در موقع خود بآن اشاره خواهم کرد، کما اینکه، خواهم از آمدن آقای رئیس و پری بچیان اسلامبول صحبت کنم، مطلب کشیده شد تا جایی که از موقع استفاده کرده اولین برخورد حسرو و پری را «که در اول کتاب بآن اشاره نکرده بودم» برای شما حکایت کردم. پس این قسمت را بجای فصل اول کتاب قبول کنید.»

«گفتم حیاتان اسلامبول منزل يك کاروانسرائی دو در است که از يك درس مآسد و از درد دیگرش می رويد اگر شما هم این مدعا را قبول دارید اجازه بدهید داستان آشنای حسرو و پری را از درد حروحي اسلامبول بیرون برون و آقای رئیس و پری را از درد سگرس وارد اسلامبول بنامم.»

«پری و آقای رئیس وسیله ما بین اسلامبول آمدند پری سمب راست دستگرة ابو مسلم که کره و انگاز بدی - سرت بازی با اسلامبول دیگر است آقای رئیس که رای خرید مسرود و جوه از ما بین داده شده بود در میان اسوه جبهه یک سینه - در یکی از معازره ها فرودت.»

«معازره داران حیاتان اسلامبول از کچه کارایی هستند که مسرپهای خود را خوب میشناسند و با هر يك از آنها نوعی رفتار می کنند، در بین مسرپهای اسلامبولی کسانی که بیشتر از دیگران مورد توابع و احسرام معازره دارها واقع میشوند، مأموران شهرنایی و دپرتاری هستند، زولی اینها بهمان سنت بلکه بیشتر مورد تعرب و معنی معازره داران میباشند.

معازره داران اسلامبول برای اسکه با شرفها و پولدارها را خوب بچاپند با چارند از با شرفها و درجه داران شهرنایی و سپرداری تملق بگویند و با آنها رفتار با آنها فرمیده اند که برای چاپیدن ده باید کدخدا را دید، ما برای کاهه فروشدگان مخصوصاً معازره داران اسلامبول درون کند حدادین استاد شده اند و بهمین واسطه آقای رئیس تأمیسات که یکی از کدخداهای

## خیابان اسلامبول

بشمار می‌رود هر وقت با اسلامبول مراجعه می‌کنند هر چه می‌خواهند با نصف قیمت معمول اسلامبول آنهم اغلب بطور نسیه فراهم میکنند.»

«آقای رئیس در مغازه‌ها مشغول ناخنک زدن یعنی پر کردن شکم و خرید جنس بود و پری در اتومبیل پیاده روها نگاه می‌کرد، پری پیاده روها نگاه می‌کرد و بدون اینکه چشمش جایی را ببیند با پیام گذشته و روز هائی که تازه اسلامبول را دیده بود فکرمی کرد.»

«افسوس می‌خورم اینجا کلاس درس فلسفه نیست والا خیلی بموقع بود که از فراموشی و فراموشکاری برای شما صحبت کنم.»

«پری پیاده روها نگاه می‌کرد و پیاده امام گذشته پیاده برونه یک سینمای خمالی از اسلامبول وارداتی که بحیال خسرو شپنا می‌خواست بید تا جایی که با خسرو آشنا شد از مقابل دیدگان باطنیش می‌گذشت، باوقاتی که با خسرو بخانه خسرو میرفت فکر کرد، پیداشی افتاد که با اتفاق خسرو بخانه آقای گاف رفت، خانه آقای گاف و اتفاقاتی که آنشب آنجا روی داد یک یک از نظرش گذشت ولی متأثر نشده بود.

وای که دامنه خیال چقدر بلند است!

پری غرق دریای خیال بود و اطراف خود را نمیدید، پری بخيال-یافی مشغول بود و برخلاف انتظار ما متأثر نشده بود، آه عمیقی کشید و بجای تأثر، تأسف از سر و صورتش می‌بارید. پری فکرمی کرد و متأسف شد که چرا بکلا تری رفت و چرا بتأمینات شکایت برد.

پری متأسف شد که چرا با آقای گاف آنطور رفتار کرد و چرا بان زندگی شیرین بدون چپت پشت پارد، پری فکرمی کرد که اگر سکوت کرده بود از کجا معلوم آقای گاف با خسرو با او ازدواج نمی‌کردند.

ایکار متشیخ و متشتب مغز پر برآ خسته کرده بود، پری همه چیز فکر کرد جز بگوهر اردست رفته اش. اینست فراموشی و فراموشکاری

دختری که می‌خواست خود کشی کند، دختری که بعد از لکه دار شدن دامش دیوانه شده بود و جز استجار چاردای برای خودش نمیدید، حالا بدستگیره اتومبیل تکیه زده افسوس دوره معاشه را می‌خورد. دختر یکی که برای لکه دار شدن دامش می‌خواست استجار کند با اینکه حالا در منجارتب ناک و سیاهکاری افتاده، نه تنها در فکر استجار نیست بلکه متأسف است که چرا مشوق را از دست داده. اینست فراموشی و فراموشکاری.»

## حیابان اسلامبول

« ای فراموشی ! چه درخوب و چه بی نهایت بدی ! خوبی زیرا اگر نبودی زندگی ماسراسر تلخ بود - بسیار بدی ! چه اگر نبودی تاجر به ها و تلخ کامیها بکار و زندگی بشر سر و صورت بهتری میداد . »

« پری اینقدر فکر کرد تا خسته شد . بانی اعتنائی خاصه شاه اش را بالا انداخت و بخود گفت : جهنم ، چکمه ، دنیا که آخر نشده ! منم مثل سایر دختر های بد ، هر کاری آنها کرده اند منم میکنم اصلا زندگی اینقدر ارزش ندارد که برای آن ، اینهمه فکر کنم ، خسرو راست میگفت که :

« در این زمان لایتنانی و بی پایان ، زندگی يك لحظه بیش نیست آنهم لحظه ای که بمرگ نیستی منتهی میگردد ، کسانی که خوشی و کامرانی را فدای سخنان بوج و احکام من در آوردی میکنند چه در اشتباه میکنند ، خوشبخت کسی است که بیدار باشد و لجه پا و رهن بندهائی که پدران زمانه برای اطفال زمان اختراع کرده و ساخته اند تشخیص دهد و بشناسد . »

« پری حرفها و فلسفه های خسرو را بیاد می آورد و بخاطر آورد که خسرو گفته بود : « خیلی خنده آور است که دوره جوانی و قوای عجیب جوانی صرف عیش و کامرانی نگردد و دختران از لولوها نیکه بنام شرافت و عفت برای آنها ساخته اند بترسند » پری باین حرفها فکر میکرد و در حال بدبختی این سخنان را بسیل خود و بر له خود تفسیر مینمود .

چه بسا اشخاص که با فکر غلط ، فلسفه غلط ، مانند و بار آورده کردن حمایت برای خشنودی خود ، مجازها ، نپاس حقیقت میسروشند ، از آهن و فولاد برای خود خدا میسازند و آن خدا را ستایش میکنند . »

« پری بانکاء فلسفه غلط خسرو ، با خون سردی کاملی لبزیرین خود را جلو آورد و مجدداً شاه ها را حرکت داد . این حرکت کوچک آخرین تشنجی بود که بنوره پا کد امنی پری خاتمه داد . پری با این تشنج سرد دوره زندگی آبرومندی و عفاف را بدرد گفت ، از آن زندگی مرد و دردنگی جدید عیاشی و بوالهوسی متولد شد . پری عوض شد ، تغییر کرد ، بکلی هم تغییر کرد - اینخندی بر لبانش ظاهر شد . »

« شاید خیانت کنید این تغییر حال غیر طبیعی است ولی تا بیک بوجه شکات حساس و دور اندیشی خواهید دید که بین راستی و دروغ ، ننگ و نام ، طهارت و ناپاکی ، چندگی و عفاف ، امانت و نادرستی ، بیس از بیک تصمیم ، یک اراده ، یک قدم فاصله نیست . »

### خیابان اسلامبول

پری بایک تصمیم ، با يك اراده ، با يك حرکت كوچك ، زندگی گذشته را وداع کرد و داخل زندگی جدید شد . من نمیدانم خیابان اسلامبول در روحیه جوانها خاصه، دختران چه تأثیری دارد ؟! اولین قدمی که پری بطرف ناپاکی برداشت در خیابان اسلامبول بود ، امروز هم در خیابان اسلامبول است که بگذشته پشت پا زد و بطرف يك زندگی نيك بار ، زندگی منجدید ، زندگی آخرین مند ، زندگی با شرفها ؟ روی نمود .

«ای اسلامبول ! چه جنایتها و خیانتها که در تو رویوسیده و انجام می گيرد و چه دختران و زنان که خراب پوشده اند .»

« پری لجنس بسپاده رو بود ولی حالا دیگرمه چارامیدید مخصوصا بجز آبهای شینک اسلامبولی توجه می کرد ، پری مشغول تماشا بود که آقای رئیس در ، اتومبیل را باز کرد و حمالی بطریها و خوراکیهای که در سبد گذاشته بود در اتومبیل گذاشت .»

« آقای رئیس سوار شد ولی حمالی ایستاده و چشمش بدست آقای رئیس بود ، گویا حمالی میخواست ، آقای رئیس میل کسی که با یک نفر جنامی میخواهد حرف بزند با آهنگی آمرا ، و هرت بار بحمالی گفت : چی میخواهی ؟ چرا ایستاده ای ؟ چرا بیروی ؟»

« قطعاً خیال میکنید حمالی در آقای رئیس مطالبه حمالی کرد ، خیال میکنید سکوت کرد ، ولی نه حمالی خواست و نه سکوت کرد ، ضمن اینکه تعظیم بلند بالا در جواب آقای رئیس گفت ، خدا این خام را از شما نگیرد خوب دقت کنید ببینید این جواب هیچ ربطی بسؤال آقای رئیس داشت ؟! لابد حمالی میکنید آقای رئیس از این فضولی حوش میامد ، ولی بعکس خیال شما ، قیافه عبوس آقای رئیس باز شد و در حالیکه پری نگاه میکرد يك اسکناس ۵۰ لیرالی جلو حمالی انداخت .»

« کسیکه میخواست حمالی بدهد ، کسیکه ۵۰ لیرالی حق مسلم يك حمالی را میخواست بخورد و از اینها مهمتر کسیکه از همه میگیرد و همس نصیبدهد یعنی دژخیم تأمینات ۵۰ لیرالی بحمال داد ، پس معلوم میشود حمالیهای اسلامبول هم فهمیده اند که از تصدق سر ، ماده های خوشگل ، نرها را هم میشود دوشید . آنهم نری میل آقای رئیس تأمینات .»

« حمالی اسکناس را گرفت و فرار کرد . میل اینکه میسر سید از شش پیر بگیرند . بخورد میگفت خوب خورش کردم ، میگفت چشم این مرد ها کور شده



## خیابان اسلامبول

که فقط در مقابل زنها و برای زنها حاضرند پول خرج کنند.»  
 «این جمال در ماه اولی که با اسلامبول آمده بود از يك پیشخدمت  
 كافه اسلامبول شنیده بود: که اگر میخواشی در اسلامبول کاسبی کنی باید سه  
 نکته را مراعات نمایی :

۱ - باید خودت را متواضع و مؤدب نشان بدهی و اساساً ندان طمع  
 را از مردهایی که تنها هستند وزن با آنها نیست بکنی .

۲ - باید وقیح و دریده باشی .

۳ - باید هر چه میدزدی بازدان دیگر تقسیم کنی والا از اسلامبول  
 بیرونت میکنند .

پیشخدمت كافه جمال گفته بود که این شق اخیر از ادارات و دستگاههای  
 بزرگ با اسلامبول سرایت کرده و ناچار ما هم باید از آن پیروی کنیم.»

«جمال رفت ، اتومبیل پراه افتاد ، در پیچ و خم خیابان تنگی مثل  
 خیابان شیخهادی یکی از ماشینهای گرایه که آهسته و طبیق مفرات حرکت  
 میکرد چون بمشین آقای رئیس که میخواست با سرعت بیشتری برود راه  
 نمیداد آقای رئیس را عصبانی کرد ، هر چه ماشین گرایه کند تسر میرفت ،  
 عصبانیت آقای رئیس تندتر میشد تا سر يك چهارراه که پاسبان مأمور عبور  
 و مرور بمشینها ایست داده بود آقای رئیس از موقع استفاده کرده پیاده  
 شد ، بعد از آنکه دوسه کشیده جانانه بهر زرت شوهر بیچاره نواخت پاسبانی  
 را اصدا زده گفت : این بدسوخته را بکمیسون کشیک تأمینات تحویل بده  
 تا فردا حقتش را کف دشتش بگذارم :

پشت کارت اسس دستور توفیر شوهر را یاد داشت نموده به پاسبان  
 داد .»

«شاید شما خیال کنید آقای رئیس با این شوهر سابقه عداوتی داشته  
 است ولی من بشما قول میدهم هیچگونه سابقه ای در سن نپوده فقط همان  
 روحیه و اخلاقی که برای خاطر پری بجای پنج ربان پنجاه ربان میدهد اینجا  
 هم وقتی بدون جهت عصبی میگردد برای اینکه آبی پاتش خورد خواهی زده  
 باشد . مخصوصاً برای اینکه قدرت و توانایی خود را به متوق خود نشان  
 داده باشد شوهر بدبختی را که «انعاماً همین یکبار» می تعصیر بوده کشیده  
 سر باد و بزدار هماندازد ، ایست نژد زعمار هشت حاکمه با مردم . . . .  
 های مردم»

## خیابان اسلامبول

« این واقعه باندازه‌ایکه در اینجا وقت ما را گرفت فکر آقای رئیس را مشغول نکرد - من اینکۀ چنین انزافی بی‌متراد است آقای رئیس از چهارراه گذشت و منزل رفت . »

« بمنزل رسیدند ، بسته‌های خوراکی را باز کردند ، سربك بطری هم باز شد و مشغول خوردن و نوشیدن شدند .

اینجا دیگر مطلب تازه‌ای ندارم ؛ وضعیت این مجلس را که شب قبل هم در همین اطاق بین آقای رئیس و پری خانم تشکیل شد برای شما شرح داده‌ام ، پس چیزی ندارم بگویم ، فقط حرف مجلس امشب با دیشب اینست که پری دیشب با پری امشب منقالی هفت صتا تفاوت کرده است . امشب پری عبوس است ، متأثر است ، متعكر است ، اصلا فكر گذشته نیست .

امشب پری بگذشته فكر نمیکند ، آن پریی که بگذشته و پیش آمد منزل آقای گاف فكر میکرد مرد ، مرحوم شد ، این پری غیر از آن پریست او دوشیزه پری بود و این پری خانم است ، پری خانم جوان و زیبا که تازه داخل يك زندگی جدید شده و آنچه در سینماها و تئاترها و زمانها از عشا و معاشرت آنها دیده و خوانده کم کم میخواهد بکار بندد .

« پری برخلاف شب گذشته امشب میخندد و حرف میزند ، امشب از روی میل گیلاس کنیاك را از دست آقای رئیس میگیرد و میآشامد . »

« آقای رئیس از آنکه احلاق پری عوض شده خوشحال بود و خوشحالیش بیشتر برای این بود که فكر میکرد پری باو محبت پیدا کرده ، این فكر بیشتر فوت میگرفت وقتی میدیدند که پری زیر چشمی بصورت او نگاه میکند . پری بصورت آقای رئیس نگاه میکرد ولی نه برای آنکه او را دوست میداشت بلکه میخواست صورت او را ببیند ، زیرا پری در این مدت بصورت رئیس نگاه نکرده بود ، باور کنید که او را ندیده بود .

آقای رئیس ، گناههای درد دۀ پری را حمل بحجت پری است بعد میگرد ! خیال میکرد ، حیثیت و مقام او برزرا همچنوب او کرده مخصوصاً چون مسخرکس خوردش را زست میدادند و چون هر کس وقتی در آینه نگاه میکند هر چه هم ریش باشد باز زیماتهای حسدی بر صورتش نمودن میکند آقای رئیس « که شاه ای دودش را قهنگ میدانست » حال میکرد پری بحشوههای سبزه او نگاه میکند ، جمال مسکرت پری در دهه . سبزه سبزه او شده ، این کرد در آقای رئیس کم کم قوی تر است اما که هم در کور پری مسلمانان داسی از سبزه است .

### خوابان اسلامبول

« قطعاً شما به محالیت جناب رئیس می‌بخندید ، مساماً نخواهید گفت عجب مرد دیوانه‌ای بوده که اینطور فکر می‌کرده ولی من بشما عرض میکنم این دیوانگی تنها مختص آقای رئیس نیست ، این بکثرت جنونی است که بر اثر حس خودخواهی پیدا میشود و بر اثر جهالت و نادانی فوت میگردد ، بنابراین هر تازه‌کار و هر تازه‌جووانی این دیوانگی را دارد و سخت هم دارد « بیخشد از کجا که من و سرکار هم نداشته باشیم . »

« هر تازه‌کار و هر تازه‌جووانی وقتی هدف نگاههای جذاب واقع میشود پهلوی خودش خیالها می‌بافد .

دختری خنده رو بر اثر پیش آمدی بجوانی می‌بخندد ، جوانك خیال میکند دختر او را دوست میدارد .

دختری روی ادب و تربیت خانوادگی بر طبق برادرش احترام می‌گذارد رفیق برادر تصور میکند دختر خاطر خواه او شده .

اگر باور نمیکنند من حاضرم برای شما قسم یاد کنم که عموم مردم مخصوصاً تازه‌کارها و تازه‌جووانها « باستثناء معدودی عاقل و باتجربه » این جنون عجب را دارند و بسبب کم و زیاد ، این جنون در اشخاص شدت وضعف دارد ، توجه کنید و در اطراف این جنون فکر نکنند .

« یکی از دوستان حکایت مسکرت . میگفت خانم بانسپونری بجوانی که دو سال روز بود نزدش بانسپون سنده بود گمانی که نگاه میکرد لحنه مخموری میزد ، اتفاقاً سبی مومع سام جنگان از دست جوانك بزمین می‌افتد و خام « بجای اینکه کلمت را صدا کند » سخنها از جا بلند میشود و برای آن جوان جنگال می‌آورد .

رفتم میگفت شب سوم ، جوانك احمدق نیمه شب باطابق بانسپونری رود و با بوسیدن خام ، خام را از خواب بیدار میکند . کار بجائی می‌کشد که جوانك را با لردنگسو و سری از پندسرون خارج میکند . بعدها معلوم می‌شود نگاهها و خنده جانب بان چران برای این ، ده که حد ، پای آن چران سینه بچشم می‌بونی بونه که روزگاری مورد معیبت خام بوده است .

« گف ، آقای رئیس از اینکه اصلاح بر شما عوض سنده بود فکر میکرد بری حاضر حواس سنده ، این قبیل افکار و لغو است که باطن و ادب صحیح هم مدافعه سنده تا روی آنه فکر است . برای حدس و فکر خوب است و داده سی است ، آنگاه رئیس بان در این کلمات و لغو است و لغو است .

## خیابان اسلامبول

یکدیگر مینوشیدند تا يك بطر خالی شد .»

« يك بطری دونفر را مست کرد . هر دو مست شدند و هر دو مستی را بهانه کردند . آقای رئیس بهانه مستی کارها میکرد و حرفها میزد . خانم بریخانم هم بهانه مستی تسلیم آقای رئیس بود و چیزهای ندیده میدید . شام روی مزایج کرده بود و این دونفر هم روی تخت، گرم هوسرانی بودند من نمیگویم آسپاچه مسکر دند ولی میتوانم بگویم آقای رئیس مثل گر بهایکه بچه خود را میلیسد و خرید که زمینی را میبوید و خرس نریکه بماده گفتاری میجهد پیری ورمیرفت و غرق دریای شهوت بود ...»

« غوطه زدن در این دریا ، برای دیوانه های مست و مستان دیوانه پرده های مخلف دارد . یکی از پرده ها آنست که برای رفع خستگی يك وری میافتند و از هر دریکه بروی هوی و هوس باز میشود صحبت میکنند . آقای رئیس برای پری صحبت میکرد . از عشقبازی پادشاهان فرانسه و سایر سلاطین گفتگو میکرد . از معاشقه خانمهای دوبراری و درباریان حرف میزد . از هوسرانی ملکه ها مخصوصا ملکه ماری آنتوانت دختر ماری تریز امپراطریس اطریش زن لویی داستانها میگفت نا آنجا که گفت ملکه از بس هوسران ولادت چری بود از بد نامی باک نداشت و با کمال بی احتیاطی بجاهای نامناسب مرفت گمانیکه شبی ملکه رادرمیان رقاصانی که در مجلس بالماسکه اپرا شرکت کرده بود دیدند و شناختند .»

« آقای رئیس وقتی دید پری از روی میل بسخنان او گوش می دهد از ملکه محروف عسانی و عشقبازی او حرفها زد . از عشقبازی یکی از ملکه های سلاطین شرق سخنها گفت باز سینه با آنجا که گفت . ملکه دو خواستگاه روی بخت آماده و معشوقی پای ملکه را میمالید که سلطان وارد شد و آن منظره را دید . . . واتی که به منظره عجیبی است ! !

پری که تا ایست سگت مانده بود با تعجب پرسید : آنوقت سلطان چه کرد ؟ فاسق زنس را نکشت ؟

آقای رئیس بدون اینکه بهیة افسانه را بگوید در جواب پری گفت چه میخواست بکند ملکه را که همیشه بدار زد ، ولی داسمش را میشد از دربار بیرون کرد و بیرون کردند .

پری اصرار داشت که آقای رئیس بینه حکایت را بگوید و ای آقای رئیس بدان اینکه این داستانها نه تمام آنرا است بلکه در بارش خود نوشته است از در بینه داستان چون داری کرد و پری را به ...

### خیابان اسلامبول

بری را بوسید و گفت این قصه‌ها را برای آن نگفتم که ترا بخوابانم بلکه برای آن شرح دادم تا تو بدانی عفت و اخلاق بکذوع نکستی است که در خانه فقرا دیده میشود و در کاخ اغنیا راه ندارد.

فقرا هستند که در عین فقر پارچه دامنه‌شان را چند متر بلند تر میگیرند تا پای کیف آنها را بپوشد و الا اغنیا که پای تمیز و طریف دارند محتاج بدامن بلند نمیشوند - همین دلیل کمتر پول پارچه میدهند.

آقای رئیس برای بری صحبت میکرد و عقیده داشت که حتی خداهم چیزی است که فقرا برای راحت خود آن را اختراع کرده اند و الا اغنیا بخدا محتاج نیستند و بخداکاری ندارند.

آقای رئیس میگفت همانطور که سوزاندن از خواص آتش است فقر و غنا هم خواصی دارد که خوب یا بد کمتر قابل تغییر و تبدیل است، میگفت خوشبختانه من و تو و امثال من و تو که در راه بنعیده و صاحب همه چیز هستیم باید عادات و افکار دوره بی چیز خود را نیز فراموش کنیم، باید با اغنیاتاسی نمائیم و پهلوی آنها از بگیریم.

آقای رئیس حرف میزد ناخسته شد و خوابش برد؛ زودتر از بری خوابید و بهمن واسطه نصف شب وقتی که بری خواب بود بیدار شد و بری را هم بیدار کرد و زدنگی شب از تو شروع شد.

«دردنیا مخصوصاً در ملکات ما غیر از کسانی که بالای سر مریض هستند، دو طبقه نیمه شبها بیدار میشوند يك طبقه آنها هستند که با شکم گرمینه خوابده اند و گرسنگی بیدارشان میکند تا «معنی جان کندن تدویجی را بدانند یا اینکه بدرگاه خدا مناجات کنند و شکر کنند»  
يك طبقه هم آنها هستند که خوشی زیر دلشان میزند و از خواب بیدارشان میکند.»

«صبح هم از خواب بیدار شدند ولی صبح اغنیا نه صبح فقرا - فقرا هر چه هم شب بیدار باشند صبح اول وقت باید دنبال جان کندن یومیه بروند ولی اغنیا صبحشان وقتی است که از خواب بیدار میشوند.»

آقای رئیس دیرتر از معمول از خواب بیدار شد. شما خیال میکنید برای يك مأمور دولت دیر بیدار شدن و دیر رفتن سر کار گناهی جز آن ناپندید است حق هم دارید که این تصور را بکنید زیرا هنوز رئیس اداره نشده‌اید تا بدانید تمام مقررات اداری برای اعضاء و اجراء توست و خوراست و الا رؤسا و مدیر کل‌ها و معاونین مسئولیتی ندارند، آنها اگر بخواهند اداره

### آجیل فروشی فرد

بروند اداره را نزد خود میخوانند. آقای رئیس هم اداره را بخانه اش آورد و میآورد.

يك تلفن با اداره « که حال خوب نیست نمی توانم ازجا حرکت کنم پرونده ها و نامه های فوری را بفرستید منزل. به حضرت اجل هم عرض کنید فلانی مریض است و در منزل کار میکنند» کار را تمام می کند و اداره را بمنزل میآورد، همانطور که زندان پریرا بمنزل آورده بود.

آقای رئیس از پیخواستی کسل بود نمیخواست با اداره برود. تصمیم گرفت در منزل باشد ولی وقتی دید پری برای رفتن اصرار دارد گفت پس من تنها میمانم بشرطی بروی و خیلی زود برگردی.

بالاخره پری آقای رئیس را قانع کرد که برود و شب برگردد و آقای رئیس هم ناچار راضی شد و اجازه رفتن داد.

« فرض کنید شب پری برگشت و منمهم در اطراف برگشتن و گفت و شنود آنها مقداری کاغذ را سیاه کردم اگر شما بنخواهید من همیشه و در همه حال جزئیات را هم برای شما شرح بدهم مثنوی هفتاد من کاغذ میشود.»

### آجیل فروشی فرد

« یکماه گذشت و در این یکماه پری خانم در کلاس اول بدنامی درس چندگی میخواند، بسراغ آقای رئیس میرفت، اسلامبول میرفت، بازار میرفت، بشیبا با آنها میرفت، ولی نه مثل سابق، حالا دیگر پری خودش و درست میکرد و میرفت، چشم و دلس را هم با خود می برد. چشمش جائی و دلش بجائی مشغول میشد در سیما دلباخته درست میکرد و در اسلامبول سگ تربیت مینمود، طوری راه میرفت و طوری نگاه میکرد که جوانها مثل سگ عقبش میافتادند.

خسرو را هم چند بار دیده بود، یکی دو بار هم از معاہلس دراز کرده بود ولی چون این قبیل دختران خراب شبها غالباً مشغی روز را انجام میدهند یکی از شبها تصمیم گرفته بود اگر این دفعه خسرو را ببیند نه تنها از معاہلس فرار نکند بلکه خودش را بفهمی بزند تا ببیند چه مسعود، شاید تصمیم هم گرفته بود که اگر خسرو از او معاضا کرد بخانه خسرو هم برود و ساعتی در نزد خسرو باشد پری همورس روز دوست میداست.

### آجیل فروشی فرد

غالب از این دختران بجای اینکه اولین جوانی که موجب بدبختی شان را فراهم نموده دشمن بداند بهعکس نمیدانم تحت تأثیر چه قوه‌ای است که برای یکی دو بار میل دارند سراغ آنها بروند و البته این هوس هم عمومیت ندارد ولی پری میل داشت یکسرتبه دیگر خسرو را در خلوت ببیند و میل داشت ساعتی در آغوش خسرو بیفتد .

بازها پری نامیدندین خسرو باسلامبول رف و ولی خسرو واندید اما یکروز که جوانی تعویض کرده بود و پری ظاهراً برای فرار از دست آن جوان « ولی باطله برای اینکه بجوانیک بیشتر فرصت بدهد » باجیل فروشی فرد « برای خوردن یک شربت حناک » پناهنده شده بود خسرو را در آجیل فروشی دید و ابتدا بروی خودش بیآورد .

شاید شما این قسمتی که میخواهم بنویسم ساختگی بدانید ولی من قسم میخورم که راست میگویم و این امر پرونده دارد .

همانطور که پری برای بلند کردن جوانیک باجیل فروشی پناهنده شد خسرو هم برای بلند کردن دختری باجیل فروشی آمده بود .

« اگر قصدم قلع‌سائی و پر کردن کاغذ بود اینجا جایی است که میشد چندین صحنه در اوه این چهار نفر چیز نوشت »

« واقعاً مانند ارفا مک تاثیر ، يك پرده‌ای مطلب قابل نوشتن دارم . از

نگاهها ، از اشارتها ، از آه ها ، از غصه‌ها آرد بگه کردنها ، از سرتکان دادن ها ، از اینکه هیچکدام دلسان میجو است صدائی را ترک کند .

از اینکه از یکمان ، دیگر این صحنه چه میگردید و هر کدام چه رلی داشتند اول اول این تاثیر که بدست جوانیکی باند بالا و سپهر روانجام میکنند با

هر يك از مشربها چگونه رفتار میکرد . اینها و بسیاری از این قبیل مسائل مطلب قابل نوشتن است که من اذکر تمام آنها « نام اینکه باید باصل

صیبه بردازم » صرف نظر میکنم و دنبال مطلب میروم .

« جوانیکی وارد شد و پهلوی دختر کی که خسرو میخواست بلندش کند نشست و گرم گرفت ، کسی چه میداند برادرش بود یا .

خسرو هم برای اینکه تلاقی کرده با سینه نا را با پری را و آمد پهلوی پری نشست و شروع کرد صحبت کردن

از جوانیکی که بر ترا تعجب کرده بود منم میبینم داستان این قبیل جوانها همزی زیاد است و تقدیری با اریست که کمتر کسی نمیداند .

خسرو پهلوی پری نشست ، در صحبت سه چهارم از کجا ، روح

## خانه دکترها

کرد . نمیدانم چه گفت ولی همینقدر میدانم که تقاضایش از طرف پری «با اینکه قبلا پری تصمیم گرفته بود با خسرو بیخانه اش برود» رد شد ولی بکلی هم مایوسش نکرد . وعده داد فردا در همان ساعت در قهوه فروشی آی بتا او را ملاقات نماید و با اتفاق هم بگرددش بروند .

پری دعوت خسرو را رد کرد ، این هم يك نوع رفتار خاصی است که از تلون زنها سرچشمه می گیرد . این تلون هم با اختیار و اراده زنها نیست . «مادر من هم این تلون را دارد» مثل اینکه تلون برای زنها یک نوع حربه است که طبیعت برای دفاع بآنها داده است .

همانطور که هر حیوانی حربه ای برای دفاع از خود دارد جنس زن هم حربه ها دارد که یکی از آنها تلون است .

این حربه ها را زنان سالم طور دیگر و در جاهای دیگر استعمال میکنند و زنان خراب از این حربه طبیعی حربه های مصنوعی میسازند .

پری آنروز با خسرو نرفت فردا راهم که وعده گذاشته بود نرفت «و این وعده خلافیها خاصیت دوران بی تکلیفی دخترانی است که تازه فاسد شده اند .» ولی چند روز بعد که خسرو را ملاقات کرد رفت و ساعتی در آغوش خسرو بود ، همه چیز گفتند و همه کار کردند جز اینکه از آقای گاف و ایام گذشته حرفی نزدند . . . هر دو سکوت اختیار کردند .

چهل روز یا بیشتر از این تاریخ گذشت و پری احساس کرد شکمش میخوهد بالا بیاید و اسباب آبروریزی خواهد شد .

## خانه دکترها

«رومی شکم یک دختر بالا میآید داستانش دارد . طوفان خیالات عجیب و غریب و تصمیم های بی درپی یکی بعد از دیگری دختر را مشغول میکند ولی آخرین تصمیم مراجعه بدکتر و انداختن بچه است . اگر ملاحظه نمیکردم میگفتم بسیاری از دکترها فقط از این راه «یعنی از تصدق سر جوانان هرزه و دختران احمق» صاحب همه چیز شده اند و میشوند .

پری بیچاره ! تصمیم گرفت بدکتر مراجعه کند و مراجعه کرد .



## جرم مشهور

پری اول میخواست یکی از اماها یا دکترسها رجوع کند ولسی بهتر دید ابتدا بیکه کتر عاقل مرد با تجربه مراجعه کند بلکه اساساً عقب افتادن «رگل» مربوط با بستنی باشد، همین دلیل نزد دکتر پیری رفت.



آقای دکتر برای معاینه پری یعنی بیچاره معاینه پری خواست کیف دیشده بکنند، از قدیم گفته اند پونا از کباب و پری پونا دود کباب، دکتر پیر که بطاعت پیری قوه حرکت نداشته «و پیدا است بر درفش هم قوه می

## جرم مشهور

میداشت پری تسلیش نمیشد « بلاس خشك و خالی قناعت کرد : کیف دیشلمه هم برای پیرمردها بی کیف نیست ، همین واسعه آقای دکتر پیری و رفت و بالاخره گفت بهانه‌هازل بشارت میدهم که فعلاً خبری نیست و هیچ چیز معلوم نمیشود . دکتر پیری گفت بعد از يك ماه مجدداً رجوع کند تا معاینه دیگر نماید ، مخصوصاً سفارش کرد که بدون جهت باین و آن مراجعه نکنند ، آقای دکتر قول داد در معاینه دیگر در صورتیکه بچه‌ای باشد وسائل سقطش را فراهم خواهد ساخت .

پری خوشحال از خانه دکتر بیرون آمد ولی این خوشحالی موقتی بود ، باز فکر اینکه می‌داد آستن باشد ناراحتش میکرد .

پری مخصوصاً با زنهایی که چند شکم زائیده اند گرم میگردد ، میخواست از اطلاعات آنها در باره طرز آستن شدن و علائم آن استفاده نماید وقتی پهلوی يك زن بچه دار می‌نشست مقدمه‌ها می‌چید تا صحبت را بچائی که میخواست میبرد ، بهر خانمی میرسید برای اینکه بی گم کند شکایت از زیادتی «رگل» میکرد ، میگفت یکمفته است آنچه خون در بدن داشته‌ام رفته ، و حال آنکه او از نیامدن خون ناراضی بود . اینهمه يك حقه و يك رلی است که اشخاص برای پنهان کردن باطن یا اسرار خود بازی میکنند ، سیاسیون برای اینکه چهره استعمار و استعمار را ببوشانند از آزادی و عدالت دم میزنند . کسانی که شرافت و وجدان را بونکرده اند تکیه کلامشان من با شرفم و با وجدانم میباشد . آنها که گوشت و پوستشان با دزدی و خیانت کلفت شده و صاحب همه چیز شده اند همیشه از امانت و درستی خود صحبت میکنند . دختری هم که در ننگ و بی‌عفتی غوطه و راست از عفاف خود و بی‌عفتی دختران هرده سخن میگوید . پری هم باین روش متوسل شده بود و از زیادتی و گلس صحبت میکرد .

خانم با جریبه‌ای پری دستور داده بود دو سه روز جو سیاه و اگر نشد ما ست و نشاسته بخورد تا رگلس بند بیاید . خانم دیگری گفته بود : روغن را بگذار داغ شه تخم مرغ را هم بزن بر زئوش بعد سیره را با تخم مرغ قاطی کن و سه روز ناشتا سرگش تابند بیاید .

پری مخصوصاً از رفتن خون صحبت میکرد تا خانمها سوءعظن نبرند و ضمناً سؤالاتی مربوط با بستی و علائم آستنی از آنها مینمود ، از خانمی پرسیده بود شکم اول وقت آستن سدی چه وقت غم‌بینی و برای اینکه بی گم کند میگفت من هیچوقت شوهر نخواهم کرد زیرا آستن شدن و زائیدن بیش از مرگ عیترسم . خانمی پاوگنه بود آستنی هیچ علامت ندارد مگر

## هرم مشهور

عقب افتادن رگل . از وقتی پری این حرف را شنید بود شب و روز آرام نداشت. پیری گفته بودند تا چهار ماه و حتی پنج ماه شکم بالا نیاید ولی از دوماهگی زیر دل کم کم بالا میآید و در حمام زنبهای با تجربه میتوانند تشخیص بدهند. مخصوصاً زیر دل سخت و سفت میشود. پری از ترس اینکه میاداکسی متوجه شود تصمیم گرفت با هیچکس حمام نرود و ضمناً برای انداختن بچه سراغ پیر زنی در یکی از محلات پایین شهر رفت. پیر زن گفته بود شوهر دارم و اگر شوهرم بفهمد آستان شده ام طلاقم خواهد داد و میخواهم بچهام را بیاندازم. از پیر زن خواسته بود بوسیله دواهای قدیمی و زنانگی بچهایش را بیاندازد. پیر زن وعده کرده بود بر راحتی و بیدردی سر بدون اینکه هیچکس بفهمد بچه پری را خواهد انداخت بشرطی صد تومان مخارج این کار را بدهد.

پیر زن پس از پانزده روز پری را معطل کرده بود و کم کم قریب صد پنجاه تومان از پری گرفته بود، روز اول تا سوم مفدا ری آب روشك و آب رناس خورد پری داده بود یکی دوبار هم دستور داده بود بری بار سنگین بردارد؛ دستور داده بود سه روز قبل از آفتاب ریشه ختمی رادو نفت آغشته کرده استعمال نماید روز دهم يك مقال زعفران و چند نخود گنگه گنگه پیری خورانده بود ولی متأسفانه موفق با انداختن بچه نشده بودند.

پری از پیر زن مایوس شد و بزور کلیمی قابله محله رجوع کرد. خانم ز.. قرار گذاشته بود سیصد تومان بدهد و سه روز بچهایش را بیاندازد نصف پول را قبل داده بود ولی بعد از پنج روز معطلی و خوردن هزار جور گنگه گنگه سرچاپش بود و از جا تکان نخورد.

پری شب و روز خود را نمیفهمید و هر وقت در اطابق تنهایی مانند جلو آئینه می ایستاد و ساعتها درو بر و پهلوشکم خود نگاه میکرد، يك وقت متوجه شد که پیر هنش بتش میچسبند، تصمیم گرفت بقابله های جدید که درس جدید خواهند داد مراجعه کند، فکر کرده بود بگردد يك قابله غیر ایرانی پیدا کند زیرا شنیده بود خارجیها کمتر مضولند و حال آنکه اگر بخودمانی ها رجوع کنند ممکن است مداز مدتی او را بشناسند، شنیده بود، دکتر خانم آب پور، زنی است اینکاره که تمام دخترهای اعیان و اشراف با او مراجعه میکنند ولی وقتی سراغ مطبش رفت گفته بودند تهر آن نیست. در کرجه مرلین د کمر سی آلمانی نسايش دادند. بهیچکله آن خانم رفت داخل اطابق انتظار منه دیدن بیش از ده نفر دختر همه منتظر نشسته اند. و هر کدام دو پوپ سرانی خرد بلند یا دیگر آن اطبار

## جرم مشهود

درد میکنند . یکی میگفت قلبم درد میکند دیگری میگفت رگم زیاد است پری بدختریکه میگفت قلبم درد میکنه گفته بود برای امراض قلبی چرا بقابله رجوع کرده ای وجواب شنیده بود این درد قلب مربوط بخود قلب نیست بلکه فشاررحم بقلب است، همانندختر از پری سؤال کرد شماچه کسالتی دارید پری جواب داده بود اتفاقاً منم قلبم درد میکند و گفته اند فشاررحم است . . باین دلیل اینجا آمدم شاید معالجه شوم .

دخترخانمها هر يك از دردی صحبت میکردند یکی از آنها گفته بود در تهران دود کتر خوب برای امراض زنان هست یکی همین دکترس آلمانی است یکی هم مریضخانه آقای دکتر . ولی دکتر خیلی از مریض پول میگيرد ، پدر مریض را پیش چشمش میآورد اما خوب دکتر است بکس این خاتم بدد کتری نیست و پول هم کمتر میگيرد .

پری وقتی شنید مریضخانه آقای دکتر . . بهتر است بپهانه اینکه وقت گذشته و کاردارد از مطب بیرون شده بطرف مریضخانه آقای دکتر . . روانه شد و آنجا بعد از يك مذاکره مختصر فرار شد با دادن تومان و خوابیدن سه روز کار تمام شود ، پری بد کتر گفته بود چرا برای يك کار باین کوچکی آنقدر حق از حقه میخواهید دکتر جواب داده بود مگر نسیباید این کار جرم است و از طرف بهداری قدغن سخت شده، دکتر گفته بود نصف این مبلغ را باید بمأمورین خفته بهداری و نظیبه بدهد، دکتر گفته بود این کارها خرج دارد .

پری سه روز در مریضخانه خوابید و روزیکه میخواست بیرون برود مادرمازل شین پرسنار اطاقش گفته بود اگر پنجاه تومان بدهی مطلب مهمی یافت خواهی داد ، گفته بود منم مثل تو دختر بودم و سه بار کورتاژ کردم تا يك بمریبا شد ، پنجاه تومان از من گرف و کاری بادم داد که دیگر آبتن بشوم ، پری پنجاه تومان داد و بعد از گرفتن دستور از مریضخانه بیرون آمد پری بیرون آمد و بیش از آنچه که برای از بین رفتن بجه خوشحال بود از مادموازل شین « که طریقه جلوگیری از آبتن شدن را باو یاد داده بود » ممنون شده بود و فکر میکرد که بعدها از این حث سگراسی ندارد

یکپهته طول نکشید که پری مریضخانه و دردسرهایی که در راه انداختن بچه متعطل شده بود همه را فراموس کرد . چه بلایی است این عراسوسی از پری جرم مشهود را در مریضخانه باقی گذاشت و داخل زندگی شد . حالا دیگر پری بخته تنده بود ، از آبتن شدن بیترسد زیرا دو وسیله داشت